

داستان میرزا و صاحبان و داستان سرایان زبان فارسی آن

دکتر محمد صابر

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پنجاب، لاہور

STORY OF MIRZA AND SAHIBAN AND ITS PERSIAN STORY WRITERS

Muhammad Sabir, PhD

Assistant Professor

Department of Persian, Punjab University Oriental College, Lahore

Abstract

The Indo-Pak Subcontinent has been a great centre of Persian language and literature in past centuries. A good number of writers contributed to Persian both in prose and verse. Story writing in Persian began in the reign of Sultanate of Delhi. Folk tales of the land were also rendered into Persian language. Story of Mirza and Sahiban is one of them. It is a very famous folk lore and successfully attracted the attention of the Persian literati. Several Subcontinental Persian poets translated this popular story into Persian in verse form.

Keywords: شبه قارہ، پاکستان، ہند، فارسی، پنجاب، صاحبان،

کھبرا، جھنگ، سبالاں، پنجابی

سرزمین شبه قاره پاکستان و هند بعد از ایران بزرگترین منطقه ای است که در اینجا زبان و ادبیات فارسی گسترش و رشد پیدا کرده و این دومین مرکز جهان زبان فارسی است که از همه پیشتر در نظم و نثر نوشته شده است. در این زبان شعر و نثر نویسندگان شبه قاره آثار گرانبها گذاشته اند. همینطور شعرای شبه قاره در داستان سرایی عشقیه فارسی آثار پُر ارزش گذاشته اند و داستانهای عشقیه آنان از داستانهای عشقیه جهان کمتر نیستند. مهمترین داستانهای عشقیه شبه قاره از زبانهای محلی به شعر فارسی در آمدند، درج ذیل هستند: پدماوت، چنیس، سسی و پنون، سوهنی و مهینوال، هیر و رانجها، میرزا و صاحبان و آکه نندن و غیره.

از داستان های پرمی سرزمین پنجاب یکی داستان عشقیه، غم انگیز، پر درد و پر آشوب میرزا و صاحبان است. تقریباً دوازده یا سیزده میل به جانب شمال جهنگ شهر فعلی استان پنجاب، پاکستان دهکده ای به نام "کهپوا" بود، آنجا ماهنی سیال و چندهر سیال زندگی می کردند و نام بزرگشان کهپوا خان که زمیندار بود و این دهکده به نامش معروف بود و کهپوا خان دختری "صاحبان" داشت. آن در حسن و زیبایی خیلی معروف بود و صاحبان دو برادر شمشیر خان و میر خان داشت و آنان به سبب شجاعت معروف بودند.

تقریباً شصت یا شصت و دو میل از دهکده کهپوا، دهکده ای "دانا آپاد" کنار رودخانه راوی کهرل جات زندگی می کردند و بزرگ ایشان نچهل پسری میرزا خان داشت. میرزا خان از برادران کوچکتر بود، سردار نچهل شوهر خواهر سردار کهپوا خان بود و صاحبان دایی زاد میرزا بود. میرزا خان نیز در حسن و زیبایی ثانی نداشت و وقتی بچه بود، سردار نچهل با زنش مشاورت کرد که چرا نه میرزا را پیش دایی اش

بفرستیم، آن آنجا نیز درس می خواند. زنش چطور مخالفتش می کرد، او گفت: خوب است که میرزا و صاحبان باهم درس می خوانند، زیرا اینجا میرزا به سبب ناز ما درس نمی خواند.

آنان میرزا را پیش کهیوا خان فرستادند و آنجا در نزدیکی خاله اش "بیجو" نیز زندگی می کرد. میرزا و صاحبان هر دو باهم درس می خواندند و داشتند بزرگ می شدند و معصومیت آنان در محبت تبدیل می شد و محبت آنان در منطقه معروف می گشت. روزی زن کهیوا خان به شوهرش گفت: مردم دارند درباره میرزا و صاحبان صحبت می کنند و الان خبر زیاد منتشر نگشته است. اگر ممکن باشد میرزا را به دانا آباد پس بفرستید. آنان میرزا را به دانا آباد فرستادند و فکر از دواج صاحبان را شروع کردند. اگرچه نامزدی میرزا و صاحبان در پیچگی شده بود، برای همین خانواده میرزا بی فکر بود. کهیوا خان از خانواده اش با پسری به نام طاهر خان نامزدی صاحبان را کرد و کهیوا خان و زنش تصمیم گرفتند که خیلی زود از دواج دختر شان بشود.

میرزا نیز جوان شده بود و در اسب سواری و نیزه بازی مهارت داشت و اسبی به نام "بکی" مثل برق داشت. پدر و مادر صاحبان روز از دواج صاحبان متعین کردند و طوری روز از دواج نزدیکتر می شد، صاحبان نگران تر می شد و او می خواست طوری خبر از دواجش به میرزا برسد. او پنهانی "کرمون برهن" را صدا کرد و گفت میرزا را خبر از دواج برسان.

کرمون برهن پنهانی از روستای سیالان به دانا آباد حرکت کرد و تمام ماجرا به میرزا خان تعریف کرد و میرزا وقتی خبر از دواج صاحبان را شنید، او نمی توانست تصور کند که آنان نامزدی پیچگی اش را ختم

می کنند و روزی کر موم بر همن به دانا آباد رسید، همان روز ازدواج خواهر میرزا بود و مهمانان نیز آمده بودند و خواهرش گفت: برادرم امروز نرو، فردا برو. میرزا گفت: آنجا رفتنم لازم است. اگر نمی روم، بی وفا گفته می شوم و مردم مرا سراسر زندگی طعن می دهند، وقتی مادرش شنید، آن هم اجازه نداد و گفت: پسر مرا در پیروی خوار مکن و پدرش گفت: ای پسر عزیزم برو و دوستی زنان کار خوب نیست. میرزا به همه جواب داد: اگر صاحبان زنم بود، طلاقش می دادم. اما او نامزد من است، من نمی توانم او را ترك كنم. اگر کسی با نامزد ازدواج بکند، عزت کهرلان بین می برد و من نمی توانم کسی را شکل خود نشان بدهم. وقتی پدر و مادرش دیدند که میرزا نمی خواهد بماند. پدرش پیشش آمد و گفت عزت کهرلان در دست است، بدون صاحبان به دانا آباد نیایی. میرزا پاسینه گشاده جواب داد: من پسر سردار نجهل هستم و عزت و آبروی قبیله و خانواده را نگاه می دارم. میرزا مستقیماً به کهیوا پیش خاله اش پیرو رفت و به او گفت اگر خاله ام هستی، پیش صاحبان برو و به او بگو که من اینجا رسیده ام. خاله اش فوری پیش صاحبان رفت و گفت، می دانی میرزا در خانه ما آمده است. وقتی صاحبان شنید، چهره پشمره اش پر رونق شد و با پیرو به خانه اش رفت. آنجا هر دو ملاقات کردند و صاحبان آنجا زیاد وقت ماند و برگشت.

میرزا آهنگر را سفارش هزار میخ کرد و دو برابر قیمت آن پرداخت و عقب خانه صاحبان روی دیوار به فاصله ای زد تا صاحبان با کمک آنان از پام پایین بیاید و خود روی "پکی" منتظر صاحبان ایستاد. صاحبان از همه پنهانی به پام رفت و فرار کرد و روی پکی سوار شد و آنان به دانا آباد حرکت کردند.

دیگر طرف عزیز واقارب و دوستان کهیوا خان جمع بودند و دامادی‌ها نیز دم در رسیده بودند. همان وقت فیروز دایی صاحبان با صدای بلند به کهیوا خان گفت که صاحبان با میرزا فرار کرده است و با شنیدن این خبر در خانه سرو صدا شروع شه و کهیوا خان و برادران صاحبان مردمان را جمع کردند و گفتند که هر دو را پیش از رسیدن دانا آهباد به خواب مرگ برسانید. همه مردم با سلاح روی اسبان سوار شدند و تعقیب میرزا و صاحبان کردند.

بدبختانه میرزا را در راه خواب آمد و اسب را ایستاد و زیر درخت دراز کشید. صاحبان میرزا را بارها منع کرد و گفت که اینجا استراحت کردن خوب نیست. وقتی دانا آهباد برسیم آنجا هرچه می‌خواهی بخواب. اینجما در راه خوابیدن مرگ را دعوت کردن است. میرزا با شجاعت و دلیری تکبر کرد و گفت صاحبان مترس و کسی نمی‌تواند با من بجنگد و مرا اجازه بده، چند ثانیه بخوابم.

صاحبان خوفزده بود که سیالان دنبال شان می‌باشند و آنان را می‌کشند، وقتی او از دور سرو صدای مردم را گوش کرد. او به میرزا گفت، بلند شو و فرار کنیم. اما میرزا به حرفهایش توجه نکرد و گفت: بی فکر باش، هیچ کس نمی‌تواند با من بجنگد، من سرهای سیالان را می‌برم. همان وقت صاحبان دید از همه جلوتر برادرش شمشیر خان داشت می‌آمد و او می‌دانست که نشانه تیر میرزا خوب کار می‌کند. اگر میرزا ترکش و کمان را بگیرد، از همه پیش برادرم را می‌کشد و آن وقت ۲۲ تیر توی ترکش بودند. صاحبان نگران شد، اگر همه تیر توی ترکش باشند، برادرم نمی‌تواند زنده بماند. او ترکش میرزا را روی درخت آویزان کرد، تا دست میرزا نرسد. او فقط سه تا تیر با کمان گذاشت و دوباره سعی کرد شاید میرزا

بلند بشود. الان هم وقت بود که آنان می توانستند با کمک یکی فرار کنند. اما آخرین کوشش وی هم بی فایده شد. اگر او بیدار هم می شد، وقت را از دست داده بود. وقتی میرزا سرو صدا را گوش کرد و بلند شد و دید که سیالان دارند پیش شان می آیند. او فوری کمانش را گرفت، اما دید که فقط سه تا تیر مانده بودند و باقی روی درخت آویزان بودند. او فهمید که این کار صاحبان است و محبت برادر روی دوستی اش غالب آمده است و به صاحبان گفت:

ای صاحبان تو ظلم کرده ای که ترکشم را روی درخت آویزان کرده ای و طرفداری سیالان کرده ای و با من خودت را نیز به مرگ سپرده ای. او تیر را به دست گرفت و گفت که این تیر برای برادرت کافی است و با گفتن این کمان را کشید و تیر را رها کرد. آن مستقیماً به اسب برادرش خورد و آن به زمین افتاد. او پیش از این دیگر تیر را رها می کرد که باران تیرها به او شروع شد و آن تیری خورد و به زمین افتاد و دوباره با کمک درخت بلند شد و با چشمهای نیم بسته به صاحبان گفت:

صاحبان تو با فریب مرا کشته ای. کاش ترکشم را روی درخت آویزان نمی کردی. تو نه فقط مرا بلکه خودت را نیز کشته ای. دوباره باران تیرها شروع شد و با میرزا، صاحبان نیز جان خودش را از دست داد و گفته می شود وقتی خبر مرگ میرزا به دانا آید رسید. عمویش برای انتقام، کهرلان را جمع کرد و به سیالان چند روز ماهنی حمله کرد و آنان را نیست و نابود کرد. بعداً لاشهای میرزا و صاحبان را در سرزمین کهرلان دفن کرد. (شفیع عقیل، ۱۹۹۷م، ۵۷-۷۲).

این داستان را شعرای زیاد به زبان پنجابی سروده اند و کسانی که این داستانی را به زبان پنجابی سرودند درج ذیل هستند: پیلو، حافظ برخوردار و غیره.

همچنین این داستان را بعضی شعرای نامدار به زبان فارسی نیز سرودند مختصر معرفی آنان و بررسی داستانهای آنان درج ذیل است:

میر محمد محسن خان تسکین

میر محمد محسن خان شاعر زبان فارسی شبه قاره پاکستان و هفتمین قرن دوازدهم هجری قمری بوده و دربارهٔ احوالش زیاد اطلاعات به دست ما نرسیده است. فقط همین معلوم است که وی در شعر "تسکین" تخلص بکار می برد و در سال ۱۱۲۵ ق زنده بود (پاقر، ۱۳۵۷: ۵۰/۱) و در دورهٔ محمد شاه گورکانی (۱۱۲۱-۱۱۲۱ ق) زندگی می کرد و مرید محمد اکرم قادری جلال پوری بود (برزگر، ۱۳۷۵: ۷۸۹).

از آثارش یک مثنوی شمع محافل / گلشن عیش است که در آن داستان عشقیهٔ میرزا و صاحبان سروده و آن را در سال ۱۱۲۵ ق سرود (صدیقی، ۱۳۷۷: ۹۹؛ ظهیر الدین، ۱۳۷۷: ۲۱۷/۳). مثنویش مشتمل بر ۱۹۸۸ بیت است و در آغاز محمد شاه را نیز ستایش کرده است:

مگوهندوستان چون شب سیاه است که این شب را محمد شاه ماه است
شب هندوستان را ماه پنهنگر درین کشور محمد شاه پنهنگر
(پاقر، ۱۳۵۷: ۵۰/۱)

نسخه های خطی آن در کتابخانه های مختلف نگهداری می شود و از آنان یکی در موزه ملی پاکستان کراچی ، به شماره N.M ۱۹۷۲.۵۲ (نوشاهی عارف، ۱۳۸۳: ۵۹۸) و دیگری در مجموعه آذر در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور به شماره ۷۵۵۳.۵.۲۲۲ نگهداری می شود (نوشاهی خضر، ۱۳۸۲: ۲۷۲).

خیر اللہ فدا لاہوری

میرزا خیر اللہ شاعر زبان فارسی شبه قاره پاکستان و هند از آخر قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم هجری قمری بوده، اصلش از شاه دوله، مضاف لاہور بوده است (خوشگو، ۱۹۵۹م: ۲۲۲). او در شعر "فدا" تخلص بهکار می برد و اسم پدرش عبداللہ بود (ظہور الدین، ۱۹۷۷م: ۲/۲۱۵) و پدرش پیش معین الدین احمد امانت خان منصب دار عالمگیری داشت. به همین سبب امانت خانی معروف بود (همو، همانجا).

در باره زندگی اش زیاد آگاهی نیست فقط همین مشخص است که وی بیشتر زندگی در لاہور گزرا نده و شاگرد میرزا محمدی بیگ بی رنگ بود (حاکم، ۱۹۲۱م: ۱۷۷) و در لاہور با مربی علم و ادب غلام محی الدین معروف به خواجه سنگین وابسته بود (صبا، ۱۲۹۷ق: ۵۱۱)، از او خیلی استفاده می گرفت و بعد از درگذشت وی گوشه نشین شد. فدا از مسلک حنفیہ و در تصوف با سلسلہ قادریہ وابسته بود (خوشگو، ۱۹۵۹م: ۲۲۲).

خیر اللہ فدا یک شاگرد به نام علی محمد تجرد داشت (حاکم، ۱۹۲۱م: ۱۷۷) و در اندیشہ پاسخ به مثنوی های زلالی خوانساری بود، اما فقط چهار تا مثنوی وی را جواب گفت و فرصت جواب سه مثنوی دیگر را نیافت و میان سالهای ۱۱۲۷ تا ۱۱۷۵ق از این دنیا رخصت شد (برزگر، ۱۳۷۵ش: ۱۹۲۰).

از آثارش فقط یک مثنوی میرزا و صاحبہ پیدا است که مشتمل بر ۲۰۷۸ بیت است. آن مثنوی را در سال ۱۱۵۵ق به خواہش دوستان سرود. تاریخ تالیف مثنوی از این ابیاتش بر می آید:

سال تاریخ هست و جو کردم با دل خویش گفتگو کردم

وحي منزل چوپاده ريخت په جام كرده فاتو پسرورة الهام
(پاقر، ۱۹۵۷م: ۱/۲۸)

او در اېن مثنوي بعد از حمد و نعت ، خلفای راشدين، شيخ
عبدالقادير گيلاني و پاپا فرید گنج را ستود و نسخه های خطی آن در
کتابخانه های مختلف نگهداری می شود و از آنان یکی در موزه ملی
پاکستان کراچی به شماره N.M/۹۲۲/۲ و دیگری در مجموعه شیرانی به
شماره ۲/۱۰۸۱/۲۱۲۴ نگهداری می شود (منزوی، ۱۹۷۷م: ۸/۱۰۹۷؛ پشیر
حسین، ۱۹۲۸م: ۱/۱۸۱).

صادق ملتانی

وی شاعر زبان فارسی شبه قاره پاکستان و هند از آخر قرن
دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم هجری قمری بوده ، درباره احوالش زیاد
اطلاعات به دست مانیت. حتی اسم کامل وی نیز مشخص نیست. وی
از اهالی ملتان بوده و شاعر دربار شهرزاده تیمور شاه (۱۱۸۷-۱۲۰۷ق) پسر
احمد شاه ابدالی (۱۱۲۰-۱۱۸۷ق) بود (صدیقی، ۱۳۷۷ش: ۲۰۲؛ ظهور الدین،
۱۹۷۷م: ۲/۲۲۲؛ طبری، ۱۳۷۵ش: ۱۵۸۲). آن زمان نواب مظفر خان صوبه
دار ملتان بود و آن در لشکر کشی هشتمین سیک ها در سال ۱۲۴۴ق
کشته شد (ظهور الدین، ۱۹۷۷م: ۲/۲۲۲).

صادق پاپا سید عبدالقادیر گیلانی عقیدت داشت و پاپا حضرت
مخدوم جهانیان و نیاکان و جانشینان او نیز ارادت داشت (همو، همانجا).
از آثارش یک مثنوی "شوق نامه" است که آن را به خواش
شهرزاده غلام علی سروده و در این داستان عشقی مرزا و صاحبان را ذکر
کرده و پاپا مناجات، منقبت و مدح پیغمبر (ص) و خلفای راشدين آغاز کرده

و در این تیمور شاه و مظفر خان را با عزت و احترام یاد کرده است. وی
مثنوی را در سال ۱۱۸۲ ق سرود و سال تالیف را چنین گفته است:

سال تاریخ نطق تو ناطق بهشمر آن ز "ناظم صادق"

(منزوی، ۱۹۸۷م: ۱۱۴۲/۸)

نسخه خطی "شوق نامه" به شماره ۸۱۱ pi / ۷۱۱۷۰ در کتابخانه

مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور نگهداری می شود (همو، همانجا؛ Abdulah

(syed:401/2).

رایزاده دونی چندبالی

اسم پدر دونی، میگوهر اچ بود و پدرش در زمان کودکی اش فوت
کرد. وی با گردش، شکار، تیر اندازی، نیزه بازی و موسیقی علاقه فراوان
داشت و با علم طب نیز آشنایی داشت و مردم را معالجه می کرد و پیش
سلطان دلاور خان گکهر ملازمت کرد و مدتی در زندان گزراند و سپس به
بغداد رفت و آنجا ۱۲ سال ماند و بعد از آن به کشور خود "پوتهوهار"
برگشت. درباره احوال وی مفصل آگاهی به دست ما نیست. از آثارش فقط
کتابی "کیگوهر نامه" دیده می شود. (دونی، ۱۹۲۵م، ۲۷).

کیگوهر نامه، تاریخ گکهران است و به خواهش سلطان مبارز
خان نوشته و در سال ۱۱۴۷ ق به انجام رسانده است (سید عبدالله،
۱۳۷۱ش، ۲۹۲ دونی، ۱۹۲۵م، ۷). در این پسرش بر چنانچه ونوه اش رایزاده
رتن چند اضافه کرده اند. بعد از آنان رایزاده عزت رای نیز اضافات کرده
است و این کتاب را دکتر محمد باقر در سال ۱۹۲۵م از پنجابی ادبی اکادمی،
لاهور به چاپ رسانده است. از کیگوهر نامه نسخه خطی در مجموعه آذر،
کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور نگهداری می شود (نوشاهی،

خضیر، ۱۹۸۲م، ۴۱۲). متسفانہ دکتّر محمد باقر آنان را نگاه نکرده است و دونی در تمهید آن دو نسخه خطی شماره های H.۵۵ و H.۱۱۲ چند مثنوی اضافه کرده است که موضوعات آن درباره قلم، کاغذ، شکوه و شکایت فلک، حکایت یوسف و زلیخا، قصه لیلی و مجنون، قصه شیرین و فرهاد، قصه راسخ و عذرا، قصه رسالو و کوکلا، قصه سسی و پزون، قصه هیر و رانجهما، قصه میرزا و صاحبان، قصه بون و جلالی، قصه سوهنی و مهینوال، قصه ماهدونل و کام کندلا، قصه سورته و بیجا، قصه رود و جلالی، قصه مصری و ماهی، قصه باغ این جهان است (ظهور الدین، ۱۹۷۷م: ۲/۲۲۲.۲۲۳).

دونی درباره عشق مرزا و صاحبان یک مثنوی مختصر درد انگیز سروده و این مشتمل بر ۳۱ بیت و خلاصه داستان است.

واقف بتالوی

وی شاعر زبان فارسی شبه قاره پاکستان و هند از قرن دوازدهم هجری قمری بوده است. اسمش تایب پیگ و معروف به بیکتا بود و نور العین لقب داشت. وی در سال ۱۰۰۰ق در پتاله روستای استان پنجاب شرقی (هند) نزد لاهور (پاکستان) چشم به جهان گشود. پدرش امانت الله پسر آیت الله انصاری در زمان جهاندار شاه گورگانی، قاضی روستا بود. (ظهور الدین، ۱۹۷۷م: ۷۹؛ خوشگور، ۱۹۵۹م: ۲۸۵).

وی در زادگاه، لاهور و دهلی درس خواند و از آنجا علوم متداوله فراگرفت. و در آغاز "نور العین" اما بعداً به پیشنهاد حکیم عبدالله خان کشمیری مخاطب به بهاء الدوله، "واقف" تخلص اختیار کرد. (برزگر، ۱۳۸۰ش: ۲۲۵).

عبدالحمکیم حاکم لاهوری مولف تذکره مردم دیده و واقف به یکدیگر دوست نزدیکی بودند. وقتی حاکم برای حج از لاهور حرکت کرد، واقف نیز برای گردش دکن همراه اش مسافرت کرد و آنان در راه در اورنگ آباد به غلام علی آزاد بلگرامی ملاقات کردند و بعد از یک هفته هر دو به بندر سورت رفتند. حاکم از راه دریا به حجاز رفت. اما واقف به سبب امراض و ضعف در سورت ماند. وقتی حاکم از حجاز برگشت، آنان هر دو در ۱۵ جمادی الاول ۱۱۷۵ ق دوباره به اورنگ آباد رسیدند و هر دو از راه برار و چترپور رهسپار پنجاب شدند. اما در میان راه اورنگ آباد و به لاهور، دزدان بر سرشان ریختند و همه چیز نقدی و جنسی همراه شان را جز عینک و مقداری سیببک که وی از روی علاقه به کیمیاگری به همراه داشت، به یغما بردند (آزاد بلگرامی، ۱۸۷۱ م: ۲۵۱، ۲۵۰).

روزگار واقف مصداق به دوره پُر آشوب پادشاهی محمد شاه و پسرش احمد شاه گورکانی و به ویژه دوره احمد شاه درانی و پورش های پی در پی او به هند بود. احمد شاه درانی پسر خود تیمور شاه را به حکومت هند گماشت و واقف با او روابط نزدیکی داشت و همچنین با نواب سرهند خان سدوزایی والی کشمیر و دیره غازیخان نیز روابط نزدیکی داشت و از آنان صله های گران بها یافت (برزگر، ۱۳۸۰ ش: ۲۲۲۵، ۲۲۲۲).

محققان و تذکره نویسان سال مرگش ۱۱۹۵ الی ۱۲۰۳ ق گفته اند و واقف در شعر پیروی مولوی، سعدی، حافظ، عرفی و نظیری و غیره کرده است و تضمین آنان نیز کرده است.

دیوان فارسی وی مشتمل بر غزلیات، قطعات، رباعیات، یک مخمس، یک مثنوی در صفت صبغت الله خان و یک ترجیع بند و چند اشعار متفرق است و به کوشش غلام ربانی عزیز از پنجابی ادبی اکادمی، لاهور به چاپ رسیده است. مثنوی میرزا و صاحب: نسخه خطی این مثنوی

در موزه ملی پاکستان کراچی به شماره N.M ۱۹۲۸.۷۳۸ نگهداری می شود و آغاز مثنوی افتاده است. (منزوی؛ ۱۹۸۷: ۸/۱۱۷۲؛ نوشاهی؛ ۱۹۸۳: ۷۲۷).

میر محمد نصیر جعفری تالپور

وی فرمانروا و شاعر دو زبان اردو و فارسی از حیدر آباد، سند شبه قاره پاکستان و هند بوده است و در سال ۱۲۹۱ق در حیدر آباد چشم به جهان گشود. پدرش میر مراد علی خان فرمانروای حیدر آباد، سند بود. وی از اخوند محمد بچل انور درس خواند و بعد از مرگ پدر، برادرش میر نور محمد خان فرمانروای حیدر آباد شد و در آن زمان او نیز فرمانروایی بخشی از مملکت حیدر آباد سند داشت و بعد از مرگ برادر او فرمانروای سلطنت حیدر آباد شد و در سال ۱۲۵۹ق انگلیسی ها سرزمین سند را در تصرف خود آوردند و آن را زندان کردند و به شهرهای مختلف بمبی، پونه، ساسور و کلمکته زندان بردند. (ظهور الدین؛ ۱۹۷۷: ۷۰۰/۳؛ پرزگر؛ ۱۳۸۰: ۸۲۰).

انگلیسی ها می خواستند که وی باردیگر روی تخت فرمانروایی حیدر آباد، سند بنشیند. اما در سال ۱۲۶۱ق بر اثر سکته از شدت غم و اندوه و دوری از وطن فوت کرد و پیکرش را به حیدر آباد بردند و در گورستان تالپوران در کنار آرامگاه پدرش مدفون کردند (پرزگر؛ ۱۳۸۰: ۸۲۰).
آثارش درج ذیل هستند:

دیوان فارسی؛ دیوان اردو؛ سفرنامه جعفری، مکاتیب جعفری؛ مثنوی مختارنامه؛ مثنوی میرزا و صاحبیه (هرمئل سدارنگانی؛ ۱۳۵۵: ۲۶۱؛ منزوی احمد؛ ۱۹۸۲: ۵/۲۲۲).

او مثنوی میرزا و صاحبه را در سال ۱۲۴۵ ق به زبان فارسی سرود،
آن مشتمل بر ۱۲۲ بیت است. (ظهور الدین؛ ۹۷۷ م: ۴/۷۰۲) و درباره حسن
و زیبایی صاحبه چنین گفته است:

رخش همچو ماه و قدش همچو سرو کمر مو، لبش لعل و همچون تذرو
در رخسار او چون گل اندر چمن ز رشکش شده چاک گل را بدان
چو ابرو تو گویی که تیغ جفاست پی قتل عاشق بلا پر بلاست
(صدیقی ۱۳۷۷: ۲۰۴)

عبدالحق نظامی

مولانا عبدالحق چشتی نظامی شاعر زبان فارسی قرن چهاردهم
هجری قمری شبه قاره پاکستان و هند بوده است و اسم پدرش مولانا کرم
الهی بود. زیاد اطلاعات درباره وی به دستمان نیست. فقط همین
مشخص است که وی از هرلانوالی بخش گوجرانواله نزدیک لاهور بوده و
در سال ۱۳۵۲ ق ازین دنیای فانی رخصت شد.

از آثارش یک مثنوی "تفنگ عشق" است و درین داستان
عشقیه میرزا و صاحبه را ذکر کرده است.

بیان کردم چو مرزا صاحبان را تفنگ عشق کردم نام آن را
این مثنوی مشتمل بر ۲۸۹ بیت است و نظامی این مثنوی را در
سال ۱۳۰۰ ق سرود و سه نسخه خطی آن در کتابخانه نروشاهیپه ساهن پال
نگهداری می شود (منزوی؛ ۹۸۷ م: ۸/۱۳۲۰).



منابع و مأخذ

- (۱) آزاد بلگرامی، غلام علی (۱۸۴۱م) خزانه عامره، مطبع منشی نول کشور، کانپور.
- (۲) باقر، محمد (۱۹۵۴م) شمع محافل، پنجابی قصے فارسی زبان میں، به اهتمام دکتر محمد باقر، پنجابی ادبی اکادمی، لاہور.
- (۳) بزرگو (۱۳۸۰ش) دانشنامه ادب فارسی ادب فارسی در شبہ قارہ، به سرپرستی حسن انوشہ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- (۴) بشیر حسین، محمد (۱۹۶۸م) اداره تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، لاہور.
- (۵) حاکم، عبدالحکیم (۱۳۳۹ش) تذکرہ مردم دیہہ، به اهتمام دکتر سید عبداللہ، پنجابی ادبی اکادمی، لاہور.
- (۶) خوشگو، بندرابین داس (۱۳۴۴ش) به گوشش سید شاہ محمد عطاء الرحمن عطاگاہی، لیبیل لیتھوپریس، پتنہ.
- (۷) دونی چند، رابزادہ (۱۹۶۵م) کبگور نامہ، به تصحیح دکتر محمد باقر، لاہور، پنجابی ادبی اکادمی.
- (۸) شفیع عقیل (۱۹۵۴م) پاکستان کی لوک داستانیں، مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد.
- (۹) صبا، محمد مظفر حسین (۱۳۳۳ش) تذکرہ روز روشن، به تصحیح و تحشیہ محمد حسین رکن زادہ آدمیت، رازی، تهران.
- (۱۰) صدیقی، طلپرہ (۱۳۴۴ش) داستان سراپی فارسی در شبہ قارہ در دورہ تیموریان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.
- (۱۱) طبری، مؤگان فتح نیا (۱۳۸۰ش) دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در شبہ قارہ، به سرپرستی حسن انوشہ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- (۱۲) طہور الدین، احمد (۱۹۴۴م) پاکستان میں فارسی ادب، انتشارات ادارہ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، لاہور.
- (۱۳) عبدالرشید، خواجہ، سرہنگ (۱۹۸۱م) تذکرہ شعراي پنجاب، اقبال اکادمی پاکستان، لاہور.
- (۱۴) منزوی، احمد (۱۹۸۴م) فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.

- (۱۵) نوشاهی خضر عباسی، سید (۱۳۸۶م) فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، گنجینه آذر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.
- (۱۶) نوشاهی عارف، سید (۱۳۸۳م) فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان، کراچی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.
- (۱۷) واقف لاهوری، نورالعین (۱۳۹۲م) دیوان واقف، به اهتمام غلام ربانی عزیز، پنجابی ادبی اکادمی، لاهور.
- (۱۸) Abdullah, Syed (1948) A Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the punjab university Library, university of the punjab, Lahore.

